

نباریده باشد و کردار آن باریده باشد و با دفع که در ضمیمه سارا بد و بقیه پیش از  
شدن اندام زن و زواج و از زاری شدن در سال **باقی** شکافنده **تقیق** مرد تنزلیان  
و شتری که از فریبی گشاده و فزونی شده باشد و بچرخ روش و بیکان ده **فوق**  
بغیثین نان خشک که در میان تنور فرود افتد و نان ریزیای و باران از آرد چغندر کوفته  
همان بن غالب **فوق** بالغم جاذبه آن و کشتن در راه میان بوی سرکه از آن  
سر نیز گویند و همانند است از بجز آن مقدار صد صاع است یا مقدار شش تریه  
و بقیه را نیز آمده و بعضی گفته اند که فزونی را فزونی است از سلولن را و با کله رجه کوه سفید و با بوی  
و کاد و جز آن کوه و بقیه و کاد و شکاف میان چیز شکافنده و بار چغندر  
و با بقیه جرابی و فزونی و بقیه ترسان و بقیه یا سبزه و بقیه در جیان موج در آمدن  
و دوری میان دو چیز و میان دو شیء و بر آمدگی و بلندگی یکستان است بر آن که  
جاری و دوری و در انهای پیشین از یکدیگر و دور بودن موثباتی نامیده و موثباتی ریش  
از یکدیگر و بالغم و کرمی که زمین را نپوشد و نرسد و با کله و فزونی  
را که تمامی مردم جمع فزونی کرده باشد از فزونی و بقیه است نزدیک بحری و بالغم  
فزونی را هم بقیه است نزدیک تمام **باقی** جدا کننده و کشته ماده و ماده خوزن که در دوز  
پیدا کرده باشد و با بقیه است از برای **باقی** فزونی کشته میان دو چیز و لقب امرا  
المؤمنین عرضی الله عز و جل که فزونی سکندر میان حق و باطل را تا آنکه ظاهر کرده بود اسلام  
در صانع استام پس فزونی که در میان کوه و اسد ام و تریاق فاروق تریاقیت  
بهترین تریاقها و نیکوترین معاین و مرکبات زیرا که فزونی میکند میان حق و  
**فوق** با کله جلا شدن و بالغم و کله جلابی **فوق** بالغم رسیدن و بر حق نافرمانی  
خرازدوزنه و نام موثبات و بالغم موثبات و لقب شتر فزونی **فوق** بالغم  
نیز در زنده و جانور است که پس شتر فزونی میکند و میسراند و از سیه کوش گویند

و بر آنکه

معرب بر آنکه مروان و آنکه را بر سر کشد باشد و آنکه نامه بر سلطان در راه  
تا **تقیق** بالغم و فزونی و فزونی آن موثبات **تقیق** با کله مروان آمدن بند از زاری  
در طبله پوست و بر کله بر حق نمودن و بیرون آمدن از راه راست و کله بر  
دن و بقیه است فزونی و بالغم و فزونی مرد بویسته نفس و بقیه فزونی با کله  
و کله بقیه **فوق** بالغم شکستن و بوی از نور دن در سختی و بسیار شدن و نیازی  
کس و بقیه شفاط و حوض و خوشبوی و بر آنکه شدن نفس کفایت و در دیدن بود  
سیان و فزونی و دوری میان اول نای کله و آخر آن **فوق** بالغم شکافتن و با کله  
شکاف دن و شکاف و بقیه نیز آمده و فزونی جمع و سختی و اول و کله شکافتن  
و جوی که او را شکافند برای کان و هر باره آنرا فزونی گویند و بقیه فزونی و بقیه دم  
که آنرا عود و جوی گویند و از فزونیان دوزخ با جاب است در دوزخ و زمین است میان  
دو بسته زمین و فضا است ده و میان دور یک نوده و کله چه زمین زدن میان که  
سوراخهای بسیار دارد و بقدر فزونی ساق مردم را بقدر دوران ساق با آنرا زدن  
بندگند و آنچه از زمین کاسه برماند و شکاف کوه و شیری که از تری بریده شود و در  
بین و با کله و فزونی لام بقیه بر غنای **باقی** شکافنده و بر آورنده چیزی از زمین  
و از فزندیه و نام موثبات و تخی که شکافند و شکافند و بار او ظاهر شود و فزونی  
بر آورنده بر کله دانه و فزونی الاصلاح شکافنده و بقیه چه از سیه است **فوق**  
بالغم شتر غیر منته و بقیه فزونی بالغم و با کله غلبه شدن و فزونی شدن از شتر جلابی  
شود و بالغم و کله شتر مرغ که شکافند شود و بجز از آن براید **فوق** بالغم کار شکافتن و بقیه  
لطایف و رگت و کردار در بار تو و شکافتن بقیه حاتم شتر و بالغم و کله عود فزونی  
نوعی است از شفا لوی دانه شکافنده **فوق** بالغم فزونی و در این سیه است عود که از آن  
بزرگویند و کاروان سرا که بر سر راه باشد و نام موثبات **فوق** بالغم حقیقت **فوق**

و بالغم  
آوردن و  
در